

برده‌ای از یک نمایش‌نامه‌ی گم‌شده که به طور اتفاقی پیدا شده،
میون یه عالمه کاغذ. یادم نمی‌آید چه سالی این نمایش‌نامه رو نوشتم
و تم اصلی آن چه بوده. امید است روزی کل آن پیدا شود.

مسعود قلابی

خرداد 1393

[نمای بیرون کافه‌ای در خیابانی خلوت. نکته پیداست که یک کافه‌ی عادی در پاریس است. سنگ‌فرش سیاه و خاکستری است و اندکی مرطوب. صحنه نشان می‌دهد کلی ابر در آسمان است. نور طبیعی است. بارئید و فرانسوا پشت میزی از میزهای کافه نشسته‌اند ولی دقیقن روبروی هم نیستند. بارئید سرحال‌تر از فرانسوا می‌زند.]

فرانسوا پس گفتی که ایرانی هستی و تازگی اومدی فرانسه.

بارئید بله، درسته.

فرانسوا همیشه بگی ایران کجاست؟

بارئید از کدوم طرفی می‌خوای بری؟

فرانسوا نمی فهمم، یعنی چه؟

بارئد طبق آخرین داده‌های علم نجوم، ما رو به کره زندگی می‌کنیم. پس برای رفتن از یه نقطه به نقطه‌ی دیگه روی این کره الاصول کلی راه وجود داره.

فرانسوا [با لبخندی به لب سرش را از روی میز برمی‌دارد و پشتش را به پشت‌هی صندلی می‌چسباند].

بارئد [حرفش را ادامه می‌دهد] با توجه به موقعیت جغرافیائی ایران و فرانسه نسبت به هم، شما می‌تونین رو به آفتاب به سمت شرق برین و یا پشت به آفتاب به سمت غرب، ولی راه تون دورتره.

فرانسوا مسیره‌های رو به آفتاب رو ترجیح می‌دم. البته آگه یه
روزی تصمیم بگیرم که بروم آنجا!

بارئد [با سکوتی نسبتن طولانی به فرانسوا خیره می‌شود]
من پشت به آفتاب آنجا را ترک کردم.

فرانسوا ناراحتی؟

بارئد نه! فقط یه جوریه، آدم مورمورش میشه. می‌خوام
حدس بزخم چند سالته؟

فرانسوا چرا حدس؟ می‌تونم خودم بگم.

بارئد دوست دارم حدست بزئم. از بچگی این کار رو دوست داشتم. مثلن حدس می‌زدم که قطر تابلوی راهنمای کنار جاده چند سانتی‌متره، بعد پیاده می‌شدم و اندازه می‌گرفتم. یا تعداد دقیق بادام‌های داخل یه بسته رو حدس می‌زدم و بعد می‌شمردم ببینم درست حدس زدم یا نه.

فرانسوا [اندکی تعجب در چهره‌اش پدیدار می‌شود].

بارئد بعضی وقتا هم حدس می‌زنم که آیا ماشینی که داره به سمت چارراه میاد فلان عابر رو زیر می‌گیره یا نه.

فرانسوا [با تعجبی قوی‌تر] جدی؟!

بارئد [با لبخندی از سرِ رضایت] متأسفانه بعضی وقتها
حدسِ درست از آب درمیآید. نوزده سالته.

فرانسوا از کجا فهمیدی؟

بارئد حدس می‌زدم از سنّت بزرگ‌تر به به نظر
می‌آی.

فرانسوا آره؟!

بارئد ببخشید منظوری نداشتم، فقط حدس زدم. پس
درست گفتم؟
فرانسوا آره.

بارئد [لبخندی از سرِ رضایت].

فرانسوا خُب بذار من سن تو رو حدس بزنم.
بارئد بیست و شش سالمه.

فرانسوا [عصبانی به نظر می‌رسد].

بارئد ببخشید ولی دوست ندارم مردم در موردآم حدس
بزنند.

فرانسوا [که فکر می‌کند در یک دادگاه ناعادلانه به ناحق از او حقی سلب کرده‌اند.] تا به حال با یه ایرانی هم صحبت نشده بودم.

پرده.